چاپ دوم

فلسفه کهن یونان

دوره پیش از سقراط

نگارش :

فریدون - گیلا

ناشر :

بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ

تهران ۱۳۳۳

چاپ راستی

فلسفه کهن یونان

دوره پیش از سقراط

چاپ دوم

تهران ۱۳۴۳

چاپ راستی - تلفن ۳۹۶۳۴

مقدمه چاپ دوم

این کتاب برای بار اول در تابستان ۱۳۲۹ زیر عنوان «قدیمی ترین مکاتب فلسفی یونان» چاپ و منتشر گردید و مورد استقبال دوستداران فلسفه و حکمت واقع شد بطوریکه در اندك مدت نسخه های آن نایاب گشت پس از آن نگارنده از کارهای تحقیقی انصراف حاصل کرد و سلیقه اش در جهات دیگری بکار افتاد و گمان هم نمیرفت که برای چاپ دومی از آن اقدام شود . ولی اکنون که بنگاه مطبوعاتی گوتمبرك باین خدمت ناچیز اشتیاق دارد اینجانب نیز ابائی نکرده و در شوق ناشر سهیم خواهم شد و باردیگر این مختصر را بدوستاران حکمت تقدیم میکنم . تأسف دارم که مجال کافی نیست تادر متن کتاب تعمق و توجهی تازه بعمل آورم و بهر حال چون در بین کتب معدوده ای که مورد استفاده هموطنان منست کمتر کتابی دیده میشود که راجع بفلاسفه ما قبل سقراط وافکار وعقاید ایشان که در حقیقت بنیادگزار فلسفه بوده اند شرح کافی در برداشته باشد گمان کنم این مختصر مفید فایده بوده و مقدمه برای تحقیقات و مطالعات بعدی کسانی بگردد که اشتیاق آموختن فلسفه را دارند .

فریدون - کار

تابستان ۱۳۳۳ تهران

فهرست

ايونيان

(مكتب ميلت)

☆ ☆ ☆

ثروتمندترین شهرهای ایونی* در ۶۵۰ سال قبل از میلاد شهر میلت بود چنانکه بیشتر مبادلات تجاری در شهر مذکور انجام میگرفت . درمیلت برای اولین بار متفکرینی پیدا شدند که توانستند آراء وعقاید و روشهای مختلف را تجزیه وتحلیل کنند وصرفاً تسلیم عقایـد فرمایشی و اساطیر ** خدایان وارباب انواع نشوند . مردان مذکور برای جلب منافع مادی باینکار دست نزدند بلکه کنجکاوی صادقانه وساده‌ای بود که آنها را وامیداشت درماوراء اراده خدایان بجستجو پردازند وبعلل طبیعی پدیده‌ها پی ببرند بدینجهت بخود نام « جویندگان طبیعت » یا فیزیولوگ Physiologues دادند اروپائیها به فیزیولوگهای میلت «ایونیان» میگویندواین لقب هم بوسیله ایشان انتشار یافته است فیزیولوگهای میلت بترتیب عبارتند از تالس - اناکسیمندر - انکسیمن - هراکلیت که درباره یک یک آنها گفتگو خواهد رفت :

---

* کشور یونان در انتهای شبه‌جزیره بالکان قرار دارد درقدیم به‌آن هلاس Hellas میگفته‌اند ومردمان آنسرزمین را هم Hellene مینامیده اند و ایونی ionie نام قسمتی ازسواحل آسیای صغیر بوده که گروهی ازهلن‌ها درآنجا مسکن داشته‌اند وبواسطه واقع بودن سرزمین ایونی درآسیا شرقی‌ها کلیه مردم هلن را ایونی خوانده‌اند وهلاس را یونان نامیده ومردمش یونانی لقب داده‌اند. بطوری که رومیها یونانیها را بواسطه قرب یکی ازطوایف آنها بنام گرك ، (Grec) گرك نام نهاده‌اند وامروزهم اروپائیها بایشان گرك میگویند .

** دربین ملت یونان معتقدات میتولوژیك مثل ملل دیگر کشورهای آنزمان شدیداً وجود داشته که درفلسفه بآن دوره اساطیر نام داده‌اند درآثار شعرای هزار سال قبل ازمیلاد نمونه‌های افسانه‌ای بطور وضوح دیده میشود .

اساطیر هم جمع سطر (بفتح اول وسکون دوم وفتح اول وفتح دوم) هم جمع اسطار بکسر الف و اسطور بضم الف واسطیر بفتح الف و اسطوره بفتح الـف بمعنی قصه و افسانه است واساطیر که درفارسی معمول است معنی اخیر را دارد .

۱ - تالس میلتی (۱)

تالس در ۵۴۷ - ۶۲۴ قبل از میلاد زندگی میکرده . نامبرده در شهر میلت « Milet » متولد شده و بهمین مناسبت به تالس میلتی مشهور گشته است

---

(۱) Tales معاصر **کرزوس** (Cresus) و **سولون** قانون نویس معروف یونان در کتاب طبقاة الامم و تاریخ الحکما ابن قفطی راجع به تالس شرح حالی هست همچنین **گل** نویسنده تاریخ ریاضی یونان شرحی مفصل از تالس در کتاب خود بیان کرده **اسمیت** هم در کتابی موسوم به **فرهنگ یونان و تاریخچه رم** گزارشی مسوط از او نگاشته است

گروهی ازمورخین اورا فنیقی خوانده‌اند وگروه دیــگررا عقیده براینست که اجداد او ازفنیقیه مهاجرت کرده‌اند . تاریخ تولد ووفات تالس تحقیقاً معلوم نیست وبطوریکه‌دربالا ذکرشد زندگی اورا از۵۴۷ـ۶۲۴ نوشته‌اند . تالس پدرفلسفه‌است . زیرابرای اولین‌مرتبه فکرفلسفه (۱)را بوجودآورده . درمورد دانش وفطانت اوحکایات فراوانی ذکرمیکنند.

ازآن جمله ـ ارسطو ازقول یك‌مورخ نقل‌میکندکه «تالس» چون ازروی دانش‌خود پیش‌بینی میکردکه محصول زیتون‌سال خوب‌خواهد شد تمام منگنه‌های روغن‌زیتون‌گیری‌را درآن‌سال قبلا اجاره (۲)میکرد تادر موقع‌استفاده ازمحصول به‌بهای بیشتری اجاره دهد . ! . . . . از تغییر و تبدیل فصول اطلاع میداده وفهمیده‌است که سال ۳۶۵ روزاست و تصویر سماوی دب‌اصغر راکشف کرده . به نجوم خیلی علاقمند بوده بطوریــکه افسانه زیررا برای دلیل علاقه‌شدید او به‌علم مذکورآورده‌اند «تالس‌در حالیکه‌راه‌میرفت ودرامورستارگان‌مطالعه‌میکردبچاه‌افتادپیرزن‌رهگذری باوگفت توکه نمیدانی در روی‌زمین‌چه‌هست چرا بآسمان نگاه‌میکنی.؟!» میگویند تالس میتوانسته است ازبالای برجی فاصله کشتی‌هائی راکه در دریـا دیده‌میشوند تا ساحل معلوم‌دارد وهمچنین قادربوده ارتفاع هرم را بوسیله سایه‌اش(۳) در موقعی از روزمعلوم سازد . دربــاره معلومات او

---

(۱) دریونان‌باستان‌حکیم وخردمندرا **راسوفوس** میگفتند و **سوفیا** بحکمت‌تنها اطلاق میشدکه سوفیست‌هم ازآن گرفته شده (یعنی‌حکیم)وبالاخره **فیلوسوفوس** که معنی دوستدارحکمت‌را افاده‌میکند وفلسفه وفیلسوف هم ازآن مشتق‌است

(۲) **پیرروسو** تالس را بواسطه این‌عمل محتکر وظالم‌میخوانند

(۳) بعقیده پیرروسو«تالس‌درپیری‌بمصرسفرکرده وآمازیس **Amasis** پادشاه‌مصر مقدمش‌راگرامی‌داشته درمراجعت‌باحضورشاه ارتفاع‌هرم**ممفیس** رامعین‌نموده و این‌محاسبه قطعا توسط قیاس باسایه عصای‌قائمی‌صورت گرفته که درساعتی ازروز باخود عصا ازلحاظ طول برابراست .

نوشته‌اند که بمصر رفته و نزد روحانیون آنجا تحصیل کرده . ولی بیشتر محققین و تاریخ نویسها درمورد این سفر تردید دارند . درهرحال بواسطه اینکه تالس علت طغیان رود نیل را بیان کرده احتمال دارد بمصرهم رفته باشد (۱) درباره طغیان رود نیل میگوید : در مصب رود باد زیادمیوزدو مانع ریزش آب بدریا میشودو بدینجهت آب بالا میآید ـ در آن زمان نظریه فوق خیلی مورد توجه واقع میشود . مینویسنداواین کسیکه گفت اگردر نیم دایره مثلثی رسم کنیم قائم الزاویه میشود تالس بود (این فکر را به فیثاغورث هم نسبت داده‌اند) تالس برای نخستین بار درباره علل خسوف فرضیه‌ای ساخت . در این فرضیه گرفتن خورشید اینطور تعبیر شده بود که چون ماه بخط مستقیم از برابر آفتاب میگذرد . تصویر آن مانندعکسی که در آینه منعکس میشودروی قرص آفتاب میافتد . تالس درسیاست هم مداخله میکرده چنانکه میخواسته است درمقابل ایرانیان قدیم اتحادیه(۲) بزرگی ازشهرهای ایونی تشکیل دهد . هرودوت(۳)دراین باره میگوید«هنوز میله به تصرف ایران درنیامده بود که تالس با همشهریهای خود اتحادیه ای تشکیل داد که با ایرانیان مقاومت کند» وی در ریاضیات دست داشته و برای نخستین بار ریاضیات را روی قواعدعلمی قرارداده وجهت اثبات قضایای هندسه روش تطبیق را بکار

(۱) بمصر رفتن تالس را «پیرروسو» باییاناتی که در تاریخ خود دارد تأیید کرده است.

(۲) پیرروسو درتاریخ علوم مینویسد «بشهادت مدارك موثق تاریخ تالس دانشمند نبوده بلکه سیاستمداری بوده‌است که برای جلوگیری ازحمله احتمالی ایرانیها از طریق تشکیل فدراسیون کوشش میکرده ومدتی هم بعنوان مهندس نظامی خدمتگذار کروزس پادشاه لیدی بوده است»

(۳) هرودت (٤٢٥ ــ ٤٨٤) مورخ بزرك درجوانی به ممالك مختلفه سفر کرده و بعد درایتالیا مسکن گزیده مؤلفات او ۹جلدکتابست که ازآثار گرانبهای قرون سالفه بشمار میرود .

برده وبهمین مناسبت اورا مبتکر روش‌انطباق(۱) میدانند . هندسه‌تالس بنا به عقیده اروپائیها نیمی ازقضایای مقدماتی آموزشگاه‌های امروزی را تشکیل میدهد. تالس بواسطه پیش‌بینی کسوفی‌در۵۸۵ قبل‌از میلاد اهمیت فوق‌العاده یافت ودرسراسر یونان‌مشهور شد .

چگونگی فلسفه تالس

فلاسفه قدیم یونان وبخصوص ایونیها برای تحلیل فنومنهای‌طبیعت وپاسخ به‌چگونگی پیدایش و حیوة به‌یك جوهر اصلی (۲)(مادةالمواد) پناه میبردند ویك‌چیزرا علت وبوجود آورنده بینهایت چیزهای دیگر میپنداشتند و این وجود اصلی که درنظر فلاسفه اولیه خالق اشیاء بود در حقیقت حکم پدر طبیعت را داشت . تالس برای اولین مرتبه سنگ این بنا رانهاد ، یعنی معتقدشدکه **آب پدرطبیعت است** وهمه‌چیز ازرطوبت ناشی شده .

بنابراین اورا باید پرچمدارفلاسفه‌ای خواند که‌بعداز او باین‌طریق

---

(۱) پیرروسو در تاریخ علوم مینویسد انتساب تئوری مهم تشابه به تالس بهیچوجه صحت ندارد ونام وی نادانسته بروی یکی ازقضایای هندسه گذاشته شده اثبات ریاضیات او بوسیله خط‌کش وپرگار بوده وبهمین‌هم اکتفا میکرده .مطالب زیرازهندسه باو منسوب است هریك‌ازاقطار دایره آنرا بدوجزء برابر تقسیم مینماید، زوایای‌طرفین قاعده یك مثلث متساوی‌الساقین بایکدیگر برابرند،ازتقاطع دوخط راست دوزاویه متقابل برأس بدست میآیدکه برابر یکدیگرند و هرمثلث قائم‌الزاویه را میتوان دریك نیمدایره محاط‌کرد (۲) گرتسن فیلسوف روسی در کتب نامه‌های مربوط‌بطبیعت مینویسد فلاسفه اولیه یونانی باروش‌بچگانه‌ای کوشش داشتند مبدأ طبیعت را در خود طبیعت پیداکنند فلاسفه مذکور در بین اشیاء «مبدأ» را بعنوان یك وجود اصلی‌که منشأ و جوهر تمام اشیاء جهان است مورد بررسی و تحقیق قرار میدادند ، وبرای ارضای حس‌کنجکاوی خود یك ماده معلوم ومعینی را بمثابه علت العلل طبیعت میپذیرفتند»

درباره طبیعت رای داده‌اند . ارسطو نقل میکند که عقیده تالس براین بود که «زمین (۱) مانند تیکه چوب روی آب شناور است وتکانهائی که درسطح زمین بوجود میآید (مثل زمین لرزه) نتیجه حرکات شدیدی‌است که‌درآب ایجاد شده‌وزمین‌را‌باینطرف‌و آنطرف متمایل میکند »ازعقاید دیگر تالس موضوع اعتقاد بقوه ونفسی است‌که دراشیاء ضبط گردیده وی برای اثبات‌این‌مدعا‌بآهن‌ربا و کهربا (۲) ونیروی جاذبه آنها استناد میکند . ارسطواززبان تالس میگوید : «**جهان پراز خدااست**» واز این فکراینطور استنباط میشودکه در فلسفه طبیعیون یا ایونیها فکر خدا وجود داشه است .

(۱) قول Paul Tannery بنظر تالس جهان تودهٔ مایعی بودکه گلوله بزرگی از هوا بشکل نیم‌کره درداخل آن قرار داشت سطح مقعر این گلوله همان آسمان بود وبرجانب سطح آن کره زمین ماکه بنظر وی شکل استوانه کوتاهی راداشت مانند چوب‌پنبه‌ای شناور بود سیارات روی امواج فوقانی گلوله شنا میکردند ستارگان هم مانند برق ورنگین کمان همه از جنس سنگهای آسمانی بودند .

(۲) **عباس محمود العقاد** نویسنده وفیلسوف شهیر مصری در یکی ازآثار خود راجع به‌تالس وعقاید او اینطور مینویسد تالس پدر حکما است فلسفه آنراکه او آورده بود قبلا ادیان هم‌آورده بودند تالس میگفت «ماده را روح بحرکت میآورد پس متحرکی نیست‌که روح نداشته باشد یامنقاد نیروئی باشد . آهن‌ربا روح داردوبوسیله آن میربابد ، کسانیکه‌فلسفه تالس‌راتشریح کرده‌اند خیال میکنند اواز این‌نظرآب‌را اصل همه‌چیز دانسته‌که نطفه هم مایع است ورطوبت دارد ورطوبت وارد ساتات میشود و در آنجا حرارت بوجود میآورد . او پنداشته‌که زمین بروی آب قرار گرفته و خورشید از آب در آمده ودرآب غروب میکند و آب اگر غلظت یافت متبدل بخاک میشود و اگر رقت یافت بخار یاآتش وبالاخره باد خواهد شد وعالم مملو از خدایان است.

«بقیه درزیر نویس صفحه بعد»

نکاتی در باره فلسفه تالس

بطوریکه درسطور گذشته گفتیم تالس آب رامادةالمواد تشخیص داده و معتقد بوده که جهان هستی ازآب پدید آمده . اینك باید بآراء مختلف درمورد علت این امروپیدایش این فکر مراجعه کرد . طرفداران ماتریالیسم تاریخی بادر نظر گرفتن شرائط مکانی زیستگاه تالس این

«بقیه از زیر نویس صفحه پیش»

خدایان تمام اشیاء رااعم از بیجان و جاندار بحرکت میآورند » وهمچنین **اسعدفهیمی** دانشمند عرب درباره علت فکر وفلسفه تالس میگوید : «علت تولید وسبب ایجاد این عقیده درتالیس دومسأله ودوجنبه دینی وطبیعی بوده ونظر بدو قضیه که یکی منبعث ازدیانت ودیگری ازآثار طبیعیه بوده تالس رابااین عقیده که «اصل اشیاء آب است» قائل کرده . وجهت دینیه که علت تولید این عقیده در تالس شد اینست که یونانیان قدیم راعقیده براین بوده که **تتیس** (Thethys) رب النوع دریا متصدی غـذادادن کائنات و بخشنده حیات و زندگی آنست واین رب النوع بـه نهر **ستکس** (Styx) قسم یـادکرده وایـن خود دلیل است کـه آب اجل اشیاء و احترام وتـکریم آن از هرچیز بیشتر و واجب تراست چه اگر آب دارای مقامی عالی نبود خداوند دریا بدو قسم یاد نمیکرد و جهت طبیعیه که علت حدوث عقیده تـالس شداینست که میگوید «آب دریـا چون ببخار مبدل شود بجانب آفتاب وستـارگـان متصاعد شده وآنها ازآن بخار تغذیه مینمایندو پس ر بخـار ثقل ودردی بـاقی میماند وتشکیل خاك را میدهد . وهمچنین تمـامی نباتـات در ذات خود دارای عنصر آب میباشند . آبست که بهر شکلی ظاهر و بهر صورتی ستحاله پیدا میکند چون متکاثف ومتراکم شود وذرات لطیفه آن غذای کواکب گردد ار درد و ذرات کثیفه متراکمه آن چنانکه گفتیم خاك یـافت میگردد وچون ذراتش منبسط شده وامتداد یابد برحسب اختلاف درجات امتداد وانبساط آتش یا هوا حاصل شود » ضمناً بیولوژیست های معاصر هم بواسطه اهمیتی که آب در سـاختمان اشیاء مثل درخت وجنین حیوانات و فعالیت پروتوپلاسم دارد آنرا از عناصر اصلی میدانند .

مسأله رااینطور پاسخ میگویند . (۱) در .. بندر واقع بودن محل اقامت تالس وبدینجهت باآب مجاورت دائمی داشتن ومشاهده جانوران دریائی این‌طرز تفکر رادر اوبوجود آورده» ارسطودر «ماوراءالطبیعه»میگوید « . . . تالس که بنیاد گذار این نوع فلسفه است ، آب را علت‌العلل می دانست (وازاینجا باین نتیجه میرسید که‌زمین برروی آب‌قرار دارد) ممکن است‌اینطور استدلال کرد که این اندیشه از آن جهت در تالس پیدا شده که نامبرده مشاهده میکرده اغذیه تمام موجودات متضمن رطوبت است و حتی حرارت نیززائیده رطوبت است ووجود آن‌مشروط بوجود این‌میباشد (پس شیئی که همه‌اشیاء ازآن ناشی شود مبدأ ومنشأ همه‌چیز باید باشد) عامل دیگری که درپیدایش این‌تصور دخالت داشته مشاهده این نکته‌بوده که‌تخمه هرچیزی طبعی‌مرطوب دارد ومواد رطوبی نیزاز آب نشاءگرفته است ؛ گرتسن منقد و محقق روسی در بـاره فلسفهٔ تالس اینطور اظهار عقیده میکند : «هیچ‌چیز نمیتوانست طبیعی‌تر ازآب ، بعنوان مبدأ و مادة المواد توجه‌را بخود جلب کند . زیـرا آب اولا دارای صورت مشخص و ثابتی نیست . ثانیاً همیشه با زندگی همراه است ثالثاً دائماً در حرکت و سکون است » مارکسیستها که هرنمودی را در جریان پیدایش ، تکامل و تغییر آن بررسی میکنند وشرائط زمان ومکان را در قضایا دخالت میدهند برای فلسفه تالس ارزش فراوانی قائل هستند و میگویند « تالس کوشیده است وبجای افسانه‌های جن وپری که مدتها جهان هستی وخرابی وآبادی راناشی ازمهروکین آنها میدانست استدلال و کشف‌روابط علت ومعلولی راگذاشته.تالس گوناگونیهای طبیعت‌متنوع را بوسیله علت‌العلل تصوری خود آب بهم‌مربوط کرده وبیك ارتباط و تأثیرمتقابل رسیده است» ،... وبالاخره درآن زمان که پدیده‌های جهان‌هستی‌جدا جدا مورد مطالعه‌قرار میگرفت‌ووجود یك‌یك آنهارا بوجود ارباب انواع‌مربوط میدانستنداهمیت وارزش فلسفه تالس به‌نحو بارزی آشکار میشود .

(۱) کتاب « عرفان واصول مادی »

۲ـ انکسیمندر (۱)

بعد از تالس میلتی در اواسط قرن ششم قبل از میلاد انکسیمندر فیلسوف میلتی و شاگرد تالس در ذهن و افکار مردم عصر خود تأثیر کرد و اهمیت فوق العاده یافت. رویهمرفته همه محققین براین عقیده استوارند که انکسیمندر بزرگترین فیلسوف مکتب میلت (ایونین) است کتابی بنام **De la nature**

---

(۱) **Anaximander** زندگی ورا بین ۶۴۰ – ۵۴۶ و ۶۱۰ – ۵۴۰ قبل از میلاد نوشته اند

باو نسبت می‌دهند که تنها قسمتهای مختصری از آن باقی مانده.(۱)

نظریاتی درنجوم وهیأت

مینویسند این فیلسوف ساعت شمسی (۲) را از بابل بیونان بردو اظهار داشت که ماه نوزده مرتبه از زمین بزرگتر و آفتاب بیست‌وهفت مرتبه ازماه بزرگتر است. وزمین بشکل ستونی دروسط فضا معلق‌است بطوریکه نسبت ارتفاع این ستون به‌عرضش مثل نسبت۱ به۳ میباشد. و بشر درقسمت علیای آن قرار گرفته. ستارگان دراطراف این‌ستون با فواصل معینی قراردارند واندازه‌این فواصل است که‌زمین‌را بحالت‌اعتدال نگاهداشته. بدین معنی که چون‌فواصل بطور خاصی است کشش وجاذبه یکسان‌ستارگان سبب‌اعتدال واستقرار زمین شده. بابیان دیگر نوشته‌اند که انکسیمندر به استقرار زمین درمرکز جهان معتقد بوده و گفته که سه‌حلقه آتشین زمین را احاطه کرده که بترتیب عبارتند ازخورشید و ماه وستارگان. بطوریکه‌ستارگان ازخورشیدوماه بزمین نزدیك‌ترهستند. ازطرفی اورااولین کسی میدانند که‌درباب مساحت وحجم ستارگان‌تحقیق کرده است. همچنین باو نسبت میدهند که گفته است درون ستارگان پر از آتش است ودور آنها راهوائی فشرده احاطه کرده وآتش درونی این ستارگان بتوسط لوله‌هائیکه دراطراف هوای محیط برکواکب قراردارد بیرون میجهدواین جهش ودم‌آتشین‌است که‌بچشم مامیخوردوما نام‌کوکب درخشان بآن میدهیم. درنتیجه انسداد بعضی ازاین لوله‌ها وتغییر گردش چرخ بنحوی که لوله‌ها بطرف ماواقع نباشند **ماه‌گرفت وخور گرفت** حاصل

(۱) باید درمورد صحت‌اسم کتاب تردید داشت. زیرا فقط قسمتهای جزئی از آن باقی مانده است و بعید نیست که اروپائیها از روی حدس بروی آن اسم گذاشته باشند.

(۲) آلتی است که‌زوال آفتاب رانشان میدهد وآنرا «مزوله» هم گفته‌اند

هوانتیجه بخاری است که‌در اثر گرما ازآب باقیمانده آنچه رسوب کرده (۱) زمین وبقیه دریاها راتشکیل داده است .

افکار وعقاید فلسفی او

انکسیمندر میگوید «اصل کل عالم لایتناهی است . یعنی ماده‌ای جوهر عالم را تشکیل میدهد که کمیت و کیفیت آن متعین ومتشخص نیست. ازنقطه نظر صورت (۲) هم‌متشکل نمیباشد . وجـودش خود بخودی است بدینصورت که نه‌ایجاد شده و نـه منهدم میشود . تمام اشیاء دراثر حرکت دائمی بآن اصل لایتناهی عودت میکنند . مثل آب که بخار میشود و صعود میکند وسپس بصورت باران برمیگردد باین ترتیب تنها موجودات تغییر صورت میدهند وهمواره اصل کل باقی میماند » این‌فیلسوف برخلاف تالس که یك(مادةالمواد) معین ومشخص‌را در طبیعت میدانست فلسفه خودرا روی یك‌لایتناهی غیر معین ومشخص بنامینهد ومیگوید اگریك چیزمعین مثل آب‌یـا آتش را قبول کنیم امکان بوجود آمدن اشیاء متمایز از آن زایل میگردد . بنابراین باید بیك مادةالمواد لایتناهی غیرمشخص ومعین عقیده داشت زیرا لایتناهی است که‌جامع جمیع اشیاء میتواندباشد **ارسطو** دراین باره میگوید « این دلیل کافی نیست ولی برای زمان انکسیمندر کافی است » . چون جنسیت لایتناهی انکسیمندر مجهول میماند و بهیچیك ازعناصر موجود شباهت ندارد وجود اینفیلسوف هم در یادداشتهائی کـه ازخود باقی گذاشته بآن عنوان « حد واسط عناصر » داده **ارسطو** در مورد تاریکی و بهام مجهول ماندن جنسیت لایتناهی فـوق‌الذکر اظهار

---

(۱) بواسطه این نوع استدلال گروهی اورا اولین کسی خوانده‌اندکه به تحول وجهش (موتاسیون) اشاره کرده و دلیلشان‌هم اینست‌که انکسیمندر عقیده داشته و گفته است زمین زحلت میعان (آبی) به‌جمدیت متحول شده»

(۲) Form

اعجاب کرده میگوید : « اختلافی در مورد ماده اولیه دربین نیست ولی مسأله در اینست که این ماده اولیه ازچه درست شده .؟ ـ اولا این ماده باهیچیك از موجودات دیگری که می بینیم شباهت ندارد ثانیاً این ماده‌حد واسطی بین عناصر است » دراین خصوص درکتابی که‌پیشتر ذکرش‌رفت وقسمتهائی ازآن دردست است انکسیمندر مینویسد . . . « حدواسط که گفتیم مقصود اینست که آن ماده حدی است میان عناصر مخالف یعنی آب وآتش وهواوغیره . . . » گروه دیگری‌ازمحققین میگویند که انکسیمندر عقیده داشته که اول سردی و گرمی‌از اصل‌لایتناهی مجزا شده‌اند وسپس باهم تولید آب کرده‌اند وسایر اشیاء بعداً ازآب خلق شده‌است . دراین صورت شباهت زیادی بین فلسفه تالس وانکسیمندر مشاهده میشود با فرق اینکه انکسیمندر آب‌را از لحاظ خلاقیت و اهمیت دردرجه دوم قرار داده یعنی آب درفلسفه او حد واسطی است بین موجودات و ماده ابتدائی.این فیلسوف بمادةالموادابدی‌وازلی‌و نامحدودو بی‌پایان خودنام«**آپیرون**»(۱) داده ـ درقطعاتی که ازاو دردست‌است «آپیرون» اینطور وصف شده :.. ماده‌ایست بی‌آغاز ومنشأولی‌خود منشأ اشیاء دیگر است . همه‌چیزدرنفس آنست وبرهمه چیز سلطه دارد «آپیرون» دراول بصورت توده ابر مانند وغیرمشخصی بوده ، کم‌کم آسمانها وآنچه در آسمانها است ازآن پدید آمده‌اند . متحرکی است دائمی که حرکاتش مستدیری میباشد ودر جریان این حرکت خلاقیت خودرا بروز میدهد واشیاء رابوجود میآورد پیدایش موجودات عالم‌و ظهور وبروز کیفیات دارای درجات خاصی است . اضداد گرمی وسردی وخشکی وتری که ناشی از «آپیرون» هستند وقتیکه ازهم جدائی وانفصال حاصل کنند حیوة را بوجودمیآورند ودرصورت پیوستگی

(۱) Apierone هگل (Hegel) ایده‌آلیست‌ودیالك‌تی‌سین وبانی فلسفه کلاسیك آلمان (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) در کتاب «منطق» اصطلاح «ماده غیرمتشخص» را بجای «آپیرون» بکار برده

واتصال مولد کمون ومرگ خواهند گشت . بعبارت دیگر اجتماع اضداد حاصلش مرگ و کمون است و تفریق اضداد حاصلش بروز حیات .
«آپیرون» تحت تأثیر سردی اشیاء خاصی خلق میکند وهمچنین تحت تأثیر گرمی اشیاء خاص دیگری.

مسأله جهان‌های بیشمار

یکعده میگویند که انکسیمندر بوجود جهان‌های بیشمار اعتقادداشته وگفته است «فاصله کثیر این جهانها مانع ازآن شده که ازفنا وپیدایش یکدیگر باخبر شوند» انتساب قطعی این فکر به انکسیمندر مورد شك و تردید محققین است . ولی سیسرون این احتمال را بوجود میآورد . . . نامبرده می گوید عقیده انکسیمندر چنین بوده «خدایانی هستند که بوجود آمده وبزرگ شده بافاصله‌های زیادی (منظور فاصله‌مکانی است) میمیرند این خدایان دنیاهای بیشمار هستند» رویهمرفته آنچه باین فیلسوف نسبت داده اند (صرفنظر از صحت وسقم) دلیل بر ذکاء وهشیاری فراوان اوست .

اصل ومنشأ موجودات زنده

جالب‌ترین قسمت عقاید انکسیمندر موضوع تحول موجودات زنده است . نامبرده اصل ومنشاء موجودات زنده راناشی ازرطوبت میدانسته و گفته است که : تمام موجودات اولیه بماهی شباهت داشته‌اند و بدن آنها زفلس پوشیده بوده ودر اعماق دریاها زندگی میکرده‌اند وچون برشد کافی رسیده‌اند بالا آمده بروی خشکی قرار میگیرند وفلس آنها هم میریزد نسل نیز بدین ترتیب پیدا شده بعبارت دیگر وباجزئی اختلاف نقل میکنند که انکسیمندر گفته است «موجودات زنده از گل ولجن دریا پیداشده‌اندو وجود شان بدو امر بستگی دارد ۱ ـ قانون سازش بامحیط (یعنی آنعده باقی مانده‌اند که محیط باآنها سازگار بوده) ۲ـ قانون تطور (یعنی این شکلها

از روز اول اینطور نبوده و بعد کم کم موجودات زنده باشکال فعلی در آمده‌اند . مثلا درنتیجه ماهی ومیمون انسان بوجود آمده) رویهمرفته‌این فیلسوف درمورد موجودات زنده به وجود خودبخود(۱) عقیده داشته‌زیرا

(۱) انکسیمندر رامیتوان اولین کسی خواند که بوجود خودبخودی Generation... Spotanous اشاره کرده وبدان عقیده‌مند بوده .

استنباط محمود العقاد درباره چگونگی فلسفه انکسیمندر

نویسنده وفیلسوف مقاله شهیرمصری درباره فلسفه وچگونگی فلسفه انکسیمندر در یکی‌از تألیفات خودمینویسد :

انکساندر بزرگترین حکمای ایونی است اومعتقد شدکه تمام اشیاء ازیك‌ماده اولیه بوجود میآید ولی آن ماده آب‌یا باد یاخاك یاآتش نمیباشد چون اگر آب اصل اشیاء بودبر آنها غلبه مییافت خاك وباد و آتش نیز بهمین صورت پس‌همه اینها به‌اصلی قدیمی‌تر ازخود انتساب دارند و عموماً درانتساب بآن اصل یکسان میباشند . این عناصر باهم ممزوج شده و مزدوج میشوند وهرکدام ازاین عناصر میکوشدکه برحصه دیگران دروجود متعدی شودو هروقت زیاده‌روی آنها راازجاده اعتدال بیرون بکشد همه به معدن نخستین و مبدأ خود بر میگردند و تفاوت بین اجسام واحیاء زایل میشود تادوباره واز نوبوجود آیند وباین‌ترتیب همگی از قدیمترین ازمنه‌تامالانهایه درحرکت دائم وبدون انقطاعی هستندواین فلسفه بافلسفه دورانی هندیها و بابلیها منطبق‌است انکساندردردورانهای آفرینش پیوسته مثل هندیها قایل به‌تطهیر وکفاره شده است . زیرا میگوید «اشیاء همانطورکه برآنها حتم شده‌است برای‌اینکه مرتبه دیگر بازگشت نمایند بهمان اصل ومعدن‌که آمده‌اند باز میگردند و این بازگشتن برای کفاره‌دادن و ترضیه از تعدیات است‌که بعضی بر بعضی کرده‌اند و این امر برطبق حکم قطعی زمان است » انکساندر قایل بوده‌که انسان از گل‌ولای دریا بوجود آمده ، اما خروج اورا بطور ناگهانی بعید میدانسته ،زیرا انسان درکودکی ضعیف‌است وبه‌پرستار نیاز دارد وقدما معتقد بودند که‌در دریا یکنوع ماهی وجود داردکه بچه خودرا ازدهان بیرون میاندازد و باز میبلعد وبیرون میاندازد ودر هربار بچه

«بقیه درزیر نویس صفحه بعد»

بطوریکه نوشته‌اند نامبرده گفته است «مار ماهی و قورباغه ودیگر آب زی‌ها ازمواد بی‌جان جدا شده‌اند ».

«بقیه از زیر نویس صفحه پیش»

بزرگتر میشود «تااینکه برشد کافی میرسد» آنوقت مادر ازبلعیدن او صرفنظر میکند ، بنابراین افسانه انکساندر خیال کردکه ممکن است انسان نخستین به ترتیب فوق از جوف انسان دیگری خارج شده‌باشد وبعید نیست که فیلسوف مذکور این خیال‌را از افسانه‌های مردم بابل گرفته باشد زیرادر آن افسانه‌ها ازانسان آبی نام‌برده شده‌که نیمی‌آدم ونیمی دیگرماهی است . موضوع آفرینش درنظر انکساندر تحول ازشکلی به شکلی وازصورتی بصورتی‌بوده است وموضوع انشاء واحداث ازعدم نیست وآن مباده اصلی مصدر وجود خدایان نیز هست ومحرکات ومتحرکات نیز مصدری جزآن ندارد . و پروردگار ومخلوق آخرالامر چاره‌ای جز فنا ندارندوبایددر معدن اصلی سرنگون شوند با این ترتیب شباهت زیادی‌بین افکار انکساندر ومذهب هندی‌های قدیم موجود است .

۳ ـ انکسیمن (۱)

زندگی انکسیمن مابین ٤٨٤ ـ ٥٤٤ قبل‌از میلاد بوده . . . وی‌را شاگرد ورفیق‌نزدیك انکسیمندر خوانده‌اند . ماده‌اصلی انکسیمن«**هوا**» است بدین صورت که هوارا مافوق مواد تشخیص داده و گفته است «هو'

(۱) Anaximene پسر اریستراتس کتابی بزبان ساده نوشته است که از آن‌مقدار کمی باقیمانده ضمنا در باره آراءو عقاید او **تئوفراست** کتابی نوشته که‌بیشتر نظریات متفکرین راجع باومستند بهمین کتاب است

(۱) نامتناهی است و پیوسته خالق موجودات تازه میباشد و این خلاقیت نتیجه انقباض و انبساط آنست وچون این بسط و قبض دائمی میباشد خلق اشیاء هم بطور همیشگی است» اختلاف نظر این فیلسوف با نظر انکسیماندر در اینست که وی مثل انکسیماندر ماده اصلیش ازلحاظ کیف نامتعین ولایتناهی نیست وفقط ازنقطه نظر کمی لایتناهی می باشد. میگویند انکسیمن هوارا به نفس تشبیه کرده وگفته است «همانگونه که نفس ما از هوااست و مارا بدینوسیله نگاهداری میکند تمام جهان رااحاطه کرده ودرتحت تسلطدر آورده است » . . . . . «وقتی ذرات هوا بهم نزدیك شوند سرد خواهند شد واین تکاثف درنتیجه کمی وبیشی هوارا به ابر وباران وخاك واجسام دیگرمتبدل میکند. زمین ازنظراین فیلسوف مسطح است ودر وسط آسمان قرار دارد. بخاراتی که ازروی زمین برمیخیزد در نتیجه انبساع آتش را بوجود میآورد. ستارگان رامیخهائی پنداشته که برقبه آسمان کوبیده شده اند وروشنی آنها نتیجه حرکت شدید آسمان است. نوشته اند که علت علمی خسوف راتا اندازه ای بیان کرده وعقیده داشته که خورشید بدور زمین میگردد. ترتیب این گردش ازاین قرار است «خورشید از مشرق بطرف مغرب حرکت میکند وبمغرب که رسید مقداری مسافت بطریق نزولی می پیماید وروز بعدازطرف دیگر طلوع میکند» و بالاخره او برای نخستین بار گفته ست «**ماه ازخورشید کسب نور میکند**»

(۱) سقراط برای این (هوا) یك جنبه الوهیت پنداشته است حبیب‌الله آموزگار درفلسفه روحی ص ۳۳ مینویسد دیوژن شاگرد انکسیمن بوده و به پیروی ازاستاد خود همه چیز را از هوا دانسته وامتداد وفکررا نیزماده هوا میداند.

۴ = هراکلیت (۱)

هراکلیت از خانواده مشهوری در **افس** Ephese در حدود سال ۵۰۴ پیش‌از میلاد متولد گردیده . . . او را مخالف ضعف وطبقه کارگرو دوستدار اشرافیت خوانده‌اند ·

---

(۱) هراکلیت Heraclites یاهرقیطوس ازهراکلیس جدا شده که‌در زبان‌یونانی بمعنی ذوالجلال میباشد و هرکولس هم خوانده میشود - هرکولس بنا باساطیر یونان پسر ژوپیتر (Jupiter پدرخدایان) ومظهر قوت واستقامت بوده‌است

افکار فلسفی هراکلیت (۱)

دنیا در نظر هراکلیت شطی است روان که هیچگاه بیك صورت نیست (۲) و بهمین‌جهت وی کیفیات را عموماً متغیر و ناپا برجا میشناخته. هراکلیت رابايد اولین فیلسوفی خواند که توجیهی از نسبیت باخود دارد. زیرا میگوید « ازیك رود دومرتبه نمیتوان گذشت » بدین معنی که در مرتبه دوم رود مذکور بواسطه حرکت‌امواج ودیگر تغییرات مادی‌تبدیل به‌رود دیگری میشود که آنهم بهمین نحو تغییر میکند ودر نتیجه ثباتی‌در جهان مادی باقی‌نمیماند. وی بانفی ثبات می گوید« یك‌شیئی درآن‌واحد هست و نیست یعنی ازیکطرف‌هست‌می‌شود واز طرف دیگر روبفنا میرود. لذا هیچ‌چیز رانباید گفت وجوددارد بلکه باید گفت «وجودپیدا میکند» برقراری‌جهان‌حاصل‌همین مبارزه ضدین‌است‌واین کشمکش است که‌جهان‌را نگهداشته ، نزاع‌وزدوخورد اضدادباعث‌پیدایش‌و‌تولداشیاء گردیده‌خواص اشیاء نیزبترتیب‌فوق اعتباری‌است ... ماهرگز ماهیئت اشیاء رابنظر نمی

---

(۱) **دکتر توفیق الطویل** درکتاب دین‌و فلسفه میگوید هراکلیت‌معتقدات ملی وعبادتهای مرسوم راکوچك شمرد وگفت اشیاء متصلا در تغییر وتحول‌هستند وباین ترتیب هرعلمی ممتنع‌گشت وبااین نظریه راه برای شك سوفسطائی‌بازشد **عباس محمودالعقاد** مینویسد : هراکلیت بزرگترین فیلسوف میلط وبطور کلی عظیمترین فلاسفه آسیای صغیر است او میگفت **لوگوس** (Logos) قوام وجود است وهمان نظامی است‌که بوجود احاطه‌دارد وباآن آمیخته است وجز کار نیك‌ومفید ازآن سر نمیزند درعین حال بوجودی خالق واحتیاج موجودات بموجد قایل‌نیست زیرامیگوید «این‌دنیا که برای همه‌یکسان است بوسیله‌هیچکدام ز خدایان یامردم آفریده نشده است . ازازل بوده واکنون هست وسراسرزمانه خواهد بود آتش جاویدی است‌که روی قاعده وحساب روشن میشودوخاموش نخواهد شد »

(۲) مکتب تغییر وتحول ولیه

توانیم آورد بلکه تغییر و تحول اشیاء است که بنظر ما میرسد چون همه چیز درحرکت است وهمه‌چیز بهمه‌چیز قابل تبدیل‌است ، همه‌چیز همه‌چیز است یعنی موادی که‌همه‌چیز را پدید آورده‌استدراثر تغییرات گوناگون کیفیت‌اشیاء‌راتغییرمیدهد. **فردریك انگلیس** درکتاب « **آنتی‌دورینك** » فلسفه هراکلیت رااینطور تعریف میکند . . .

« وقتیکه طبیعت ، یا تاریخ‌بشر و یافعالیت دماغی خویش را »
« فکورانه تحت مطالعه‌قرار میدهیم ازهمان وهلهٔ نخست‌دور»
« نمائی در برابر ما نصور میشودکـه از پیوستگی بی‌پایان »
« روابط و تأثیرات متقابل حکایت‌میکنند . آنچه دراین دورنما»
« بنظر میرسد غیر متحرك ولایتغیر نیست بلکه همه درحال »
« حرکت‌وتغییر ، درجریان از بین‌رفتن وبوجود آمدن‌جلوه‌گر »
« میشونـد . این‌نظر ابتدائی و ساده ودر عین‌حال صحیح و »
« درستی که درباره جهان‌اظهار شده است ازخصیصه‌های‌ذاتی »
« فلسفه یونان قدیم میباشدوبرای اولین‌بار ازطرف‌هراکلیت »
« بطور صریح درگفتار زیر بیان شده : »

« **همه‌چیز در عین‌حال هم‌وجود دارد و هم وجود** »
« **ندارد . زیرا همه‌چیز در جریان است . همه‌چیزدر** »
« **تغییر دائمی است . همه‌چیز پیوسته درحال‌بوجود** »
« **آمدن وازبین رفتن میباشد .** »

«آراء دیالکتیکی هراکلیت‌نسبت به‌طبیعت متغییر و متحرك »
« وهمچنین تئوری‌شناخت‌این فیلسوف مادی نه‌تنها مظهرعالی »
« ترین افکار فلسفی‌زمان‌خود میباشد بلکه هنوز هم‌دربسیاری»
« از موارد ومسائل مربوط‌بفلسفه ومنطق ارزش سابق خودرا »
« محفوظ داشته‌است .»

در مورد فکر فلسفی هراکلیت جای دیگر مینویسند مادة‌المواد هراکلیت آتش است. نامبرده آتش راخالق وزاینده وعلت عامله‌حرکت وتغییر میداند. وی در کتاب «راجع به‌طبیعت» میگوید :

« آتش درنتیجه تغییر شکل خاك، هوا در نتیجه تغییر شکل آتش، آب درنتیجه تغییر شکل هوا وخاك در نتیجه تغییر شکل آب پیدا میشود» یعنی اشیاء درجریان حرکت خودتغییر کرده بگونه‌های متضاد خود مبدل میگردند. بدین‌ترتیب هراکلیت اراده خدایان و بازی اسرار آنهاراکلا نفی می‌کند وجهان وتغییرات جهانرا(۱) بدامن جبری‌میافکنند که‌گرداننده طبیعت است. هراکلیت حرکت جهان رامستدیری می‌دانسته وبوجود سال جهانی معتقد بوده بطوریکه پس‌از گذشتن ۳۶۰ نسل یا ۱۰۸۰۰ سال طبیعت بصورت اول خود (که آتش باشد) عودت میکند. ماتریالیستها افکار وعقاید این فیاسوف را بمنزله نطفه‌های اولیه‌منطق دیالکتیك خودمیدانند وباین دوجمله هراکلیت برای معرفی بهترین نمونه دیالکتیك او استناد می‌کنند.... « نه‌تنها هرروز، بلکه پیوسته و لاینقطع خورشید تزه است.... دریك رودخانه واحد دو دفعه نمیتوان وارد شد» و بالاخره ولادیمیرایلیچ‌لنین (۲) فلسفه هراکلیت رایك

---

(۱) پلوتارخ (Plutarkh) ازقول هراکلیت میگوید « همانگونه‌که از یك خمیر بدفعات زیاد میتوان مجسمه حیوانات رادرست کرد ودو باره آنهارا خراب کرد وبصورت اول در آورد طبیعت هم همینطور است از یك نوع ماده طبیعت بتد اجدادما بوجود آمدند بعداً پدران ما و سپس خودما متولد شدیم این جریان دائمی است »

(۲) همچنین گرتسن میگوید، هراکلیت هستی وعدم را تابع حرکت وتغییر وتکامل میداند همه‌چیز در جریان است، هیچ‌چیز درحال سکون وغیر متحرك باقی نمیماند، همه‌چیز سریع یا آهسته تغییر میکند ودرضمن نیز تغییر میدهد، بچیز دیگر مبدل میشود، بین‌وجود وعدم تزلزل و نوسان میباید » «کتاب ماتریالیسم دیالکتیك ومکتبهای فلسفی ..»

نمایش عالی ازاصول ماتریالیسم دیالکتیك (۱) میخوانند . رویهمرفته راجع به هراکلیت وفلسفه اوعقاید گوناگون ابراز شده . . . فروغی در « سیر حکمت در اروپا » می نویسد وی طرفدار فلسفه بدبینی (پسی میسم) بوده

---

(۱) ماتریالیسم دیالکتیك مکتب یافته تکامل ماتریالیسم متافیزیك نقطه مقابل ایده آلیسم عبارتست ازمکتبی که اصول عقاید آن بترتیب زیر است ·

۱ ــ طبیعت خارج از ذهن ماوجود دارد (بخلاف ایدهٔ آلیسم که طبیعت را تصور ذهنی می داند وبه مادیت کلا بی اعتقاد است) ۲ ــ اجزاء طبیعت دراثر تأثیرات متقابل خودمولددگرگونیها میشوند . ۳ ــ هرواقعیت مادی درتحت شرائط زمانی ومکانی تکامل مییابد واین تکامل ابدأ تدریجی نیست بلکه بطورجهش (موتاسیون) است . دراین نوع تکامل اگر نام واقعیت رادر لحظه اول تز و شرائط موجوده را آنتی تز بگذاریم فورمول زیر بدست میآید

تز + آنتی تز ← سنتز

سنتز حاصله یکدرجه ازتز بغرنج تر وکاملتر است و در مرحله بعدی بجای تز می نشیند این جمع به جمع ضدین معروف است . برای مثال . ـ کتابی رادر نظر میگیریم که تازه از دست صحاف خارج شده این کتاب آنأ شروع میکندبفرسوده شدن بدین معنی که شرائط محیط (درجه حرارت و نور) بصورت آنتی تز سریعاً باآن جمع میشوند وکتاب درهرلحظه نفی میشود زمان اولیکه بدست صحاف رسیده درجریان تکامل افتاده ودر اولین لحظه ختم صحافی به نفی شدن پیوسته است .. این مثل دقیق نیست ولی روشن کننده مطلب میباشد . ماتریالیسم دیالکتیك این طرز تفکر ومنطق رابروی اجتماع منعکس میکند ومیگوید همانطور که فئودالیسم در نتیجه تکامل خود به مرحله نزولی و نفی پا نهاد وواژگون شد بورژوازی نیزدر یك نقطه غائی ناگزیر جای خود را به حاکمیت پرولتاریا میدهد . ٤ ــ ماتریالیسم دیالکتیك جهان رایك قضیه واقع مادی میداند وبه ورای آن اعتقاد ندارد ولی ماتریالیسم متافیزیك بااعتقاد باصول مادی بماوراء طبیعت نیزمعتقد است وآنرا درامور مادی وبقول خود استثناهائی ذیمدخل میداند .

است وبرخی اورا معتقد بعالم علوی ومتافیزیك (۱) خوانده‌اند ودسته‌ای هم لقب «**تاريك**» و «**حكيم گريان**» باو داده‌اند .

می نویسند **کراتیل** Cratyle یکی ازشاگردان هراکلیت‌پس‌از او عقایدش را تحریف کرد و با قسمت اعظم عقاید ونظریاتی که مذکور افتاد مخالفت نشان داد . مثلادرمورد اینکه « ازیك رود دومرتبه نمیتوان گذشت» گفت اگر این‌قول رابواسطه تغییر وضع مادی رود بپذیریم باید بگوئیم یکبارهم ازرود نمیشود گذشت ، زیراهم ماوهم رود درحین گذر تغییر میکنیم . . . همچنین درباره اشیاء هم نمیتوان استدلال کرد . زیرا درحین استدلال اشیاء تغییر می کنند و تنها جایز است که بوجود غیرثابت آنها اشاره کرد وبس . . . ماتریالیستها می گویند کراتیل بواسطه‌یکی دانستن تغییرات کمی‌و کیفی دچار این سفسطه و احتجاج گردیده استو ازطرفی نواقص فلسفه هراکلیت میدان رابرای‌این تحریفات باز کرده ..... بالاخره ازلابلای این افکار که‌برای یونان‌آنزمان نهایت تازگی راداشت شخصیت بزرك فلسفی هراکلیت مثل آفتاب میدرخشد .

(۱) Metaphysique کلمه « متا » بمعنی بعد و ماوراء است . معنی دیگری درفلسفه ازاین‌کلمه اخذ گردیده‌که موضوع آن غوروبررسی درباره وراء عوارض ونمودهای محسوس است . ترجمه متافیزیك در زبان فارسی بگونه‌های مختلف از قبیل ـعلم‌ماوراءالطبیعه ـ بعدالطبیعه ـ فلسفه‌اولی ـ مابعدالطبیعه و مافوق‌الطبیعه است ودر دانشنامه علائی « علم‌برین» اصطلاح گشته . . . درص ۷۱ دانشنامه علائی نوشته است . . « . . . . واما علم‌برین موضوع وی نه چیزی استجزئی بلکه هستی مطلق است ازآن جهت که وی مطلق‌است ومحمولات مسائل وی آن حالها استکه هستی راازقبل خوداست ووراءذات ، ،

الكاتها

« مكتب الله »

«Elec» ، -م یکی - شهرهای یونان قدیم است که در قسمت جنوبی شبه
جزیره ایتالیا واقع بوده و اصطلاح ثبات ازآن جدا شده   فلاسفه اله یا
لئاتها عبارتند از کسنوفان - پرمانید وزنون که در باره یک یک آنها گفتگو
خواهیم کرد

۱ - کسنوفان (۱)

کسنوفان فیلسوف آلئات وبانی این مکتب در ۵۶۹ پیش ز میلاددر شهر **کولوفون** (Colophon) تولد یافته . مدتی از عمر رابشهر گردی و مهاجرت گذرانده وبالاخره در آلئا ساکن گردیده است .

---

(۱) Xenophan

افکار وعقاید

ارسطو میگوید « کسنوفان چون عالم‌وجودرا از لحاظ اصل واحد وبطوردسته جمعی مورد دقت قرار داد به‌خدای واحد قائل شد » مینویسند قسمت اعظم اشتهار او بواسطه کشف حقیقت فسیل هااست . زیرا پیش ازاو (وحتی مدتی‌هم بعداز او) مردم فسیل‌ها راساخته وپرداخته شیطان و الهه نفاق میدانستند که برای سرگردانی مردم اینکارهارا می کنند و کسنوفان برای اولین‌بار پرده از روی این راز برداشت وگفت فسیل‌ها بقایای جانوران زنده است ونتیجه گرفت که قسمتی ازخشکی‌های زمان‌او قبلا مستور از دریاها بوده وفسیل‌های یافت شده جانوران آن دریاها بوده‌اند . وی‌فیلسوف موحدی بوده است که‌درعصر خود باپرستش‌خدایان متعدد مبارزه کرده واعتقاد بمظاهر گوناگون و ارباب انواع را قیاس انسانی پنداشته وگفته‌است که‌واحد اصلی ساکن و غیرمتحرك است چون مبری ازنیاز میباشد زیرا نیازحرکت رابوجود میآورد .

درعصر کسنوفان چندتاپرستی Politheism ازخصائص‌مذاهب بود مانند مذهب« هومر Homere » و «هسیود Hesiode » که‌خدایان آنها صفات بشری یعنی زیبائی وزشتی وبدی ونیکی و رذایل وخصائل خاصی را دارا بودند حتی توالدوتناسل‌هم می کردند . این‌خدایان نیازمند ومتحرك را کسنوفان منفور میداشت و با آنها شدیدا مبارزه میکرد . ! درلابلای آثار وافکار او ضدیت بامذهب خدایان کاملا مشهود است و بایستی اورا درزمره صاحب‌وحدت وجود (Pantheism) خواند . کسنوفان میگوید:

« جهان‌حادث‌نیست‌بلکه‌جاوید استزیرااگرحادث‌بود میبایست قبلا معدوم باشد واز عدم وجود نمیتواند بروز کند و بهمین جهت جهان همواره بوده وهست ووجود ازعدم ناشی نیست»

درنظر و طبیعت بطور کلی فاقد حرکت است ولی اجزاء آن متحرکند، شکل و شیء زخارف زائیده شده وبخاك راجع می باشند .

۲ = برمانید (۱)

برمانید درحدود ۴۷۰ پیش‌از میلاد در مستعمره ایونی ایتالیا یعنی «آلئا» قانونگذار بود . فلسفه برمانید یافلسفه کل متصل شامل نظریاتی است درباره چگونگی عالم که بترتیب خواهد آمد .

آغاز وانجام ـ وجود درنظر برمانید بدون آغاز وانجام است ،

---

(۱) Parmenide بقول افلاطون «فیلسوف کبیر»

زیرا اگر آغاز داشته باشد یاناشی از وجود است ، یا ناشی ازعدم . . .
اگر از وجود ناشی باشدازخود ناشی شده ودر خوداست عقل هم نمیتواند
بپذیرد که‌وجودی‌از عدم‌زائیده گردد بنابراین **وجود امری است‌حادث**
بدون آغاز وانجام .

فنا ونیستی‌وجود ـ وجود عاری از مرك وفنا است زیرا اگر
منتقل شود یابوجود است ویا بعدم . درصورت اول تغیر نکرده و صورت
دوم‌هم ازلحاظ عقل پذیرفتنی نیست .

حرکت وسکون وجود ـ وجود حرکت ندارد ، زیرا حرکت
لازمه‌اش مکان است ومکان یاموجود است ویامعدوم . اگر موجود باشد،
حرکت وجود دروجود عملی‌است که آنهم سکون کل است . واگر مکان
معدوم باشد ، وجود نمیتواند درآن داخل شود .

وجود پیوسته ـ برمانید وجودرا واحد و یکپارچه میداند ، یعنی
غیرمتشکل ازاجزاء . وی می گویداگر وجود دارای‌اجزاء بود ، اجزاءآن
میبایددرخلا باشند وخلاناگزیر است معدوم ، یاموجود باشد. درصورتیکه
«**وجود**» باشد «**خلا**» نیست وجزء وجود است‌واگر معدوم باشدچگونه
میتواند اجزاء را تفکیك کند . ؟! پس **وجود پیوسته ویکپارچه‌است.**
بنابرآنچه گفتیم وجود درنظر این‌فیلسوف پیوسته ، غیرمحدود ، همیشگی
ساکن وپایدار ومتکی بخود است . و بالاخره هیچ اتفاقی رخ نمیدهد ،
همه‌چیز ثابت است ، وجود واحد ، دائمی وغیرقابل تغییرمی‌باشد . پارمنید
میگفت کار استدلال وتعقل نباید فریب کلمه باشد . بلکه درباره پذیره‌ها
لازم است قبلا تعمق کلی نمود واصل اول راهم مشمول همین قاعده کرد
مثلا اصلی که اولین‌بار پذیرفته شود ، مانند شیئی بی‌پایان و برحسب نیاز
کلمه بصورت های بعدی ، مثل آب ، هوا ، آتش تغییر کند غیرقابل قبول
است و بـا استدلال ریاضی منافات دارد . پس شایسته است که‌به « کلیت
وجودی» اعتقاد پیدا کرد وسادگی «فلسفه کلی وجود» رابه پذیرفتن‌های

زنجیری وجداجدا ترجیح‌داد . زیرا این «عینیت وجودی» با عظمتش ضد و نقیض ها را مستهلك میکند . گروهی برمانید را بزرگترین فیلسوف سوفسطائی آلئاتها میخوانند ومعتقدندکه فلسفه نامبرده درعین پیچیدگی جاذب وشامل عمیق‌ترین سفسطه‌های‌اولیه است . بارمنید دریادداشتهائی که ازخود باقی گذاشته عالم را اینطور وصف میکند : « . . . علائم و نشانه‌های بسیاری وجود دارد مبنی براینکه عالم وجود ، نه حادث است و نه نابود میگردد ، در خود محاط و بر خود محیط است ، یکنواخت ، غیر متحرك وبی‌انجام میباشد . . . زیرا چه‌مبدأ وآغازی میتوان برای‌آن‌پیدا نمود ؟ چگونه واز کجا بوجود آمده است ؟ من اجازه نمیدهم حتی‌بگوئی یافکر کنی ، که **وجودمیتواند**ازعدم ناشی‌شود . چون چیزیکه وجود ندارد نه **از طریق بیان** قابل توصیف است و **نه درفکر** قابل تصور و تجسم . . . اگر عالم درآغاز هیچ‌بوده **واساساً وجود نداشته** پس‌چه ضرورتی میتوانست آنرا مجبور کندکه زودتر یا دیرتر بوجود آید ؟در اینصورت عالم باید یاکاملا «**وجود**» بوده باشد ویا اصلا « **لاوجود باشد** . »

خلاصه نظریات ماتریالیستهادرمورد فلسفه برمانید ـ چون برمانید بواقعیت عینی وپیوسته دنیای وجودی عقیده داشته درصف‌مادیون قرار می‌گیرد امادرمورد انکار حرکت به‌متافیزیك می‌گراید . . ازطرفی فلاسفه ماتریالیست باستان همواره در برابر هستی به‌نیستی عقیده‌مند بوده وخلا را مورد هجوم ملا میدانسته‌اند و بدینجهت مفهوم حرکت که مسأله اصلی ماتریالیسم است در فلسفه آنها جنبه قطعیت بخود می‌گرفته لکن برمانید وزنون (شرحش بعداً خواهد آمد) برای نفی حرکت ناگزیر از تخطئه خلا وعدم بودند وانجام این منظور را بساعلی‌درجه سفسطه آغاز کردند وبدینوسیله نطفه‌های اولیه متافیزیك را خلق نمودند . پس‌تخمه متافیزیك بدست این‌دوفیلسوف‌در کشتزارفلسفه کاشته‌شده‌و بزماتریالیستها درباره عدم غیرقابل حصول‌وتفهیم برمانید می‌گویند : تعلیمات‌او بطوریکه

مشهود است انکار «عدم» و اعتقاد بوجود پیوسته است و اصولا برمانید عدم را غیرقابل تصور میدانسته زیرا فکر بقول او فقط در باره «وجود» «تصور» پیدا میکند. و اگر هم از عدم تصوری بشود ، آن عدم لاوجود نیست ، بلکه وجود است .

شکل عالم ــ برمانید عالم را کروی میدانست زیرا کرویت در درنظر فلاسفه قدیم کاملترین شکل بود بطوریکه افلاطون می گفت «عقل باید درسر باشد زیرا سراست که کروی است یعنی کاملترین شکل ممکنه را دارد» و بالاخره ماتریالیستها میگویند : باآنکه‌عمده تعالیم برمانید جنبه مادی داود ولی‌درپاره‌ای‌از نظریات‌او انحراف‌وسوق بسوی‌ایده‌آلیسم مشاهده می‌شود و بخصوص این انحراف در جائی کاملا آشکار است که می‌گوید « فکر باآنچه که فکر راجع بآن می‌اندیشد یکی است» از نظر ماتریالیسم منطقی‌درعین‌وجود وحدت‌کامل‌بین‌فکرو وجودفلك در درجه‌دوم اهمیت قرار دارد زیرا انعکاسی است از دنیای خارج ذهن ماتریالیست‌ها او را جزو راسیونیست های ایده آلیست میشمرند زیرا برمانید تنها به تعقل صرف که وسیله تحصیل معرفت است اهمیت میداد و مدرکات حسی راباطل‌می شمرد .

۳ ـ زنون (۱)

زنون از دوستان ومریدان پارمنید دربین ۴۹۵ و۴۹۰ پیش‌ازمیلاد دراله متولد شد . این فیلسوف هرچه‌را که دارای تناقص بود باطل میشمرد وبرای اولین بار ثابت کرد که مفهوم حرکت دارای تناقص است بهمین مناسبت حرکت‌را نفی کردو برای آن حقیقتی قایل نشد .

Zenon (۱)

سفسطه‌در فلسفه‌زنون

« متحرك بهدف نخواهد رسید » ۱ ـ مثلا تیری که از کمان‌خارج می‌شود درهر لحظه شاغل مکانی است . یعنی درلحظات پشت‌سرهم ساکن است و بهمین‌جهت از جمع سکونهای متوالی حرکت بوجود نمی‌آید وتیر در حقیقت بهدف نمیرسد ۲ ـ متحرك G در نقطه A ازمسیر AB قرار دارد . برای حصول نقطه G ناگزیر است نصف AB را(مطابق شکل«۱»)



یعنی AC رابپیماید. درنقطه B مسیرAB بهCB تقلیل‌یافته‌است ومتحرك G ناگزیراست ازطی نصف CB است . یعنی رسیدن به نقطه D شکل «۱» وبالاخره مسافت کوچك شده حاصله یعنی DB راهم بترتیب فوق باید نصف کندالی آخر . . وچون این تقسیمات تابینهایت ادامه داردبینهایت زمان لازم میاید . باین ترتیب حصول نقطه B امکان ناپذیرمی‌شود ـ۳ یك خرگوش ویك لاك‌پشت درمسیر AB هردو ازجهت A بافاصله زمانی شروع بحرکت می‌کنند یعنی لاك‌پشت بـا ندازه معینی ازخرگوش جلوتر است مثلا به‌نقطه F رسیده . خرگوش برای‌پیش افتادن از لاك‌پشت .



ناگزیر ازطی فاصله AF است . مسلماً پس‌از طی فاصله AF لاك‌پشت‌مثلا باندازه FL پیش‌رفته وبازهم برای باردوم خنثی کردن این مسافت برای خرگوش لازم‌میآید . . . این ترتیب تابینهایت ادامه دارد و حـاصل عدم پیروزی خرگوش است . . . در حالیکه عملا این محاسبه نقض میشود . یعنی مشاهده می‌کنیم که پس‌از اندك زمانی خرگوش لاك‌پشت راپشت‌سر میگذارد . زنون با این محاسبات درعصر خودحرکت رانفی کرد .

ولادیمیرایلیچ (۱) در دفاتر فلسفی راجع به‌نظریه نفی حرکت زنون مینویسد :

«این نظریه غلط است زیرا . ۱ ـ حاصل حرکت را وصف میکند به‌خود حرکت را ۲ ـ امکان حرکت را نشان نمیدهد ومتضمن آن نیست ۳ ـ حرکت راما نند مجموعه‌ای ازحـالات سکون ، وارتباط این حالات تصور میکند ، یعنی در اینجا تضاد دیالکتیکی مرتفع نگردیده بلکه این تضاد دراستتار قرار گرفته ، روپوشی شده است . ولادیمیر ایلیچ‌حرکت رابترتیب زیر تعریف میکند :

حرکت بمنزله حقیقت زمان ومکان است ، وضمنا وحدت این‌دووانیز منعکس میسازد وحرکت بوسیله دومفهوم منطقی بیان میشود ، که‌عبارتند ازاتصال زمان ومکان وعدم اتصال زمان‌ومکان . »

(۱) نقل‌از کتاب م ــ ح کاوه

فيثاغورثيات

فیثاغورثیان بیشتر به مطالعه درریاضیات مشغول بودند وضمناً در امور سیاسی واجتماعی مداخله میکردند . استاد این مکتب فیثاغورث است و از شاگردان معروف مکتب او اشخاص زیر را میتوان نام برد فیلولائوس Philolaus معاصرسقراط ودموکریت تیمه دولوکر Timee de Locres شاعر فکاهی و آرکیتاس سیاستمدار بزرك که او را نجات دهنده افلاطون از دینس جوان تروریست میخوانند .

۱ ـ فیثاغورث (۱)

فیثاغورث بخلاف فلاسفه یکه قبلا ذکرشان رفت به سیر و سیاحت

---

(۱) Pthagoras هم عصر داریوش هخامنشی است گروهی زد نسمند ن استعمال کلمه فلسفه راباو نسبت میدهندلیکن اروالدکولبه Oswald Kulpe ستد فلسفه واستتیك (علم الجمال) دانشگاه وورتسبورث استعمال کلمه فلسفه ر بر ی ونیں بار به هرودت مورخ شهیر نسبت میدهد زیر نامبرده درتاریخ حودمینویسد «کروزوس به سولون چنین گفت « شنیده ه که برای «فیلسوفی کردن » ..زد سیاحت گذر کرده ای و ین رای میل ورغبت تو به معرفت بوده ست

در آفـاق وانفس علاقه داشته وی در بین سنوات ۵۸۳ ـ ۵۷۲ در شهر سامس تولد یافته و بواسطه جباری پلیکراتس (۱) مقتدر عصر خویش بایتالیا (۲) سفر نموده او را از مخالفین سرسخت دماگوگوایسم (شیوه جباری ومطلق‌العنانی دریونان باستان) میخوانند بعضی را هم‌عقیده بر این است که اوبایران وهند سفر کرده امادرقطعیت این امر تردیدمیباشد بعد ازسفر ایتالیا یعنی در اواخر مائه ششم انجمنی سری تشکیل داده که در آن مطالب اخلاقی و سیاسی مورد مذاکره و مطالعه قرار میگـرفته عضویت انجمن فیثاغورث شرائط خـاصی داشته از جمله اطاعت صرف از فرامین استاد . پیروانش مذهب تناسخ داشته اند و بدینجهت از خوردن

---

(۱) **پلیکراتس** ـ جبـار شهرسامس‌کـه درحدود ۵۳۲ قبـل ازمیلاد اقتدار فوق‌العاده یافت چنانکه کامبوزیا پادشاه ایران‌وآمازیس فرعون مصر باوی‌متحد شدند ، سرانجام حاکم سارد اورا دستگیر ساخته بردارزد (۵۲۱ پیش از میلاد)

(۲) **پیرروسو** میگـوید فیثـاغورث در ۵۳۰ قبـل ازمیـلاد ازچنك حکومت ملوك‌الطوایفی فرارکرده بایطالیا رفت و درکروتون Crotone مکتب جدیدی بوجود آورد فیثاغورث از ساموس تبعید شد وبمریدان خـود درکروتون توصیه کردکه عقاید قدیم را به پذیرند واز سرچشمه ای که مدتهای مدید روح عـامه‌را سیرآب میساخت بیاشامند . وی‌افکار مثبت ایونی‌هارا تکذیب‌کرد وآنان رالعنت نمود ومسائلی درباره‌ابدیت روح وتناسخ بمریدان خود تعلیم داد

* * *

عده ای‌هم ازمتفکرین مینویسد مهـاجرت فیثاغورث بـایتالیا نتیجه پیروزی دموکراسی یونان بوده است زیرا وی طرفدار اریستوکـراسی بوده وبرای حفظ جان وتشکیل انجمنهای ضد دموکـراسی میهن خودرا ترك‌کرده . مردم عمومـاً فیثاغورئیان را منفور میداشتند وتاحد توانائی نسبت بایشان‌بدرفتاری میکردند .

گوشت جانوران(۱) بطور کلی خودداری میکرده‌اند . فیثاغورث میگوید «زندگی مشابه ضیافت بزرگی است که گروهی صرفاً برای شرکت در آن حضور مییابند و گروه دیگر برای تجارت کردن ومتمدنهای درجه اول برای تماشاگری زیرا درزندگی گروهی طالب جاه ومنزلت وگروهی دنبال حرص وآز وبالاخره فیلسوفان تشنه وجویای حقایق هستند » . . .

افکار وعقاید

فشار بیشتر فلسفه فیثاغورث برروی ریاضیات است و اصولا قسمت عمده فلسفه اوراعلوم ریاضی احاطه کرده . اودررشته های **فیزیك** ، **نجوم** **هندسه**،تخصص داشته‌است . جهان واقعیت وچندوچون آنرامنتجه تظاهرات عددی(۲)شناخته میگویندبواسطه تشابهی که‌طاق بمتناهی‌وجفت به‌نامتناهی دارد فیثاغورث گفته است که هرحقیقتی از دوعنصر مخالف تشکیل یافته ‌ما این دوعنصر بایکدیگر دارای هماهنگی هستند . پس کلیه موجودات عبارتند از عدد و هماهنگی یعنی « امور جهان هستی به ترکیب اعداد و

---

(۱) **پیرروسو** از زبان **گزنوفان** چنین مینـویسد : « **فیثاغورث** ضمن عبور دیدکه سگی‌را میزنتدفریادزد : صبرکنید اورا نزنید ، این یکی ازدوستان قدیمی است ومن اورا از صدایش شناختم » نتیجه عملی‌این حکمت آداب‌مذهبی عجیب وغریبی بود . غدغن بودکه : باقلا وانواع‌آن را نخورند ، بگوشت دست نزنند ،بکسانی که‌حیوانات رامیکشند نزدیك نشوند ، لباس پشمی نپوشند ،خروس سفید قربانی ننمایند ، بقایای دیك‌را درخاکستر نریزند .

(۲) **پیرروسو** مینویسد : فیثاغورثیان خیال‌کردندکه چون عدد مبدأهم آهنگی موسیقی است ممکن است اساس ومبدأ بسیاری چیزهای دیگروشاید اساس‌همه‌چیز باشد ، دنیا تاآسمان همه ازنسبت و توافق ،وجود آمده اند . نتیجه‌آن شدکـه گنبد فلکی را یکجعبه بزرك موسیقی تصور نمودند ، فواصل سیـارات‌را بافواصل نوتهای موسیقی در یك‌گام معین وابسته دانستند .

نسبت های آنها وفردیت وزوجیت مربوط است (۱) » عدد راشیئی واحد وواحد راحقیقت عدد مینامد . ضمناً بواحدی مطلق که ازانفراد بری است معتقداست. ارسطو میگوید « بزرگترین اشتباه فیثاغورثیان اینست کـه باعدادکـه درحقیقت دارای وزن نیستند جنبه اساسی داده اند بطوریکه آن را اساس چیزهای وزن دار « دارای جرم » میدانند »

فیثاغورثیان اصوات را هم نتیجه اندازه هـای عددی پنداشته اند و بواسطه اندازه گیری سطوح بعدد **«جهان را باعدد یکی میدارند»** طرفداران فیثاغورث ۱۰ را عددی کامل تصور کرده اند وبهمین جهت بیك کره نامرئی متحرك مشتعل (۲) معتقدبوده اند تا بدینوسیله مجموعه کرات

---

(۱) م ــ ح کاوه درکتاب ماتریالیسم دیالـکتیك ومکتبهای فلسفی یونـان قدیم میگوید « بر طبق تعالیم فیثاغورث هرصورتی از صور وجود ، جامع یك یـا چند تضاداست وخود نیز مولود تضاد میباشد تعداد تضادهای اصلی جهان برده نوع است وسایر اضداد از این تضادها ریشه میگیرند اضداد دهگانه اصلی عبارتند از کران وبیکران ـ فرد و زوج ـ واحد وکثیر ـ راست وچپ ـ مذکر و موءنث ـ ساکن ومتحرك ـ مستقیم ومنحنی ـ روشنی وتاریکی ـ نیك وبد ـ چهار بر وچند بر

ولادیمیر ایلیچ دریادداشت های فلسفی از زبان **هگل** این قضاوت فیثاغورثیان را نقل میکند « واحد چون باعدد زوج اضـافه شود اعداد فردبدست میآید (۳ = ۲ + ۱) وچون باعداد فرد علاوه گردد ، اعداد زوج حاصل میشود . (٤ = ۳ + ۱) واحد چون دارای خاصیت ساختن اعداد زوج است خود آن باید زوج باشد . بنابراین واحد بالذاته جامع خصایص متضادی است .

(۲) **ولادیمیر ایلیچ** مینویسد : « فیثاغورثیان آتش را وسط قرار میدادند زمین را نیزمانند سیاره‌ای که در اطراف اینجسم مرکزی درحال حرکت دورانی است میدانستند مهم اینجاست که آنها کره آتشی خود را غیر ازکره خورشید میشمردند جسم مرکزی مورد نظر فیثاغورثیان محسوس و مشهود نیست وبیشترجنبه کلی و اصولی دارد عده کره‌هائی که بردور این جسم آتشین نامشهود

بقیه درزیرنویس صفحه بعد

را از ۹ به ۱۰ بالا ببرند . ازاین مسألهٔ استنباط میشود که فیثاغورث و طرفدارانش **کرویت** زمین رافهمیده اند ، منتها شرائط زمان موقتا مانع ازرشد وشیوع فکر ایشان گشته . **جدول ضرب (۱)** و **شکل عروس** را درهندسه (۲) باو نسبت میدهند. درضمن اورا **پیروهیلوزوئیسم** (فلسفه‌ای که برای اشیاء اعم‌ازجانداروبیجان بروح معتقدبود و تمام موجودات را ذیروح میخواند) هم خوانده‌اند. بطور کلی فیثاغورث ازفلاسفه ای محسوب میشود که درمدت عمر فعالیت شدید داشته اند وگروهی را دور خودجمع

بقیه اززیرنویس صفحه پیش

درحرکتندبالغ برده‌است که عبارت‌میباشند از : زهره ــ مریخ ــ مشتری ــ زحل زمین ــ عطارد ــ خورشید ــ مــاه ــ کهکشان ــ قرینه زمین **(antichtone)** این ده‌کره مانند هرمتحرکی در جریان حرکت خودنغماتی تولید میکنندکه‌دارای آهنگهای مختلفی است ... آهنك و نغمه‌کره از روی فاصله های کرات تعیین میشود واین‌فاصله هاباهم درتناسبندو نسبتهای آنها با فواصل **(Wtervallum)** موسیقی مطابقت میکند ازاینجا صدای موزون‌کرات‌متحرك پدیدار میگردد .
م ــ ح کاوه درکتاب ماتریالیسم دیالك تیك‌ومکتبهای فلسفی ...

(۱) **پیروسو** میگوید . فیثاغورثیان چرتکه را از مصریها گرفتند وآن مبدأ پیدایش‌جدول ضرب گردید .

(۲) مینویسند فیثاغورث برای‌اولین بار فهمیدکه‌مساحت مجموع مربع‌های اضلاع یك مستطیل مساوی مجموع مساحتهای دو مربعی است که بر دووترابن مستطیل ترسیم میشود بترتیب زیر

$$AB^2 + CA^2 + BD^2 + CD^2 = AD^2 + BC^2$$ درمستطیل زیر

A B

کرده‌اند. اویقیناً بریاضیات عصر خود تا اندازه توانائی واستطاعت‌علمی خویش کمك نموده ودرمسائل اجتماعی(چه سیاسی‌وچه مذهبی)بیطرفی اختیار نکـرده . **فوستل دو کولانژ** دانشمند بـاستان شناس فرانسوی مینویسدوی همواره مردم رابراه صواب هادی بوده است . درمورد اینکه فیثاغورث هروجودمادی ومعنوی رابایکی‌ازاعداد مطابق شناخته‌نظریات دراوان‌است ودراین‌زمینه **پیردوکاسه** Pierre Ducasse استاددانشگاه بزانسون **فلسفه عدد** وتظاهرات آنرا بنحو زیر رد میکند .

بقول فیثاغورث **عدد عنصر تمام اشیاء است** پس عنصراشکال هندسی هم خواهد شد . بنابراین رابطه دوعدد چون رابطه دوخط میشود که یکی عده نقاط سازنده یك‌خط است و دیگری عده سازنده نقاط خط دیگر. امااینگونه تصوررارابطه میان‌وترمثلث قائم‌الزاویه‌متساوی‌الساقین ویکی ازدو ساق‌آن جور درنمیآید. حساب صحیح دراین موردبه جذرعدد دو منتهی میگردد که آنراگنك مینامند بطور مشهود درقضیه منسوب بـه فیثاغورث اندازه گرفتن اشیاء با عددباطل‌میشود . فیثاغورث در **متاپونته** Metaponte فوت‌شد .

مائه پنجم ـ مائه پنجم در یونان عصر درخشنده ای بود زیرا در این‌عصرعلم‌وحکمت وهنربیر ترقی‌محسوس وفوق‌العاده کرد . طب‌پیشرفت شایان نمود چنانکه بقراط Hippocrate بزرگترین پزشك باستان‌درمائه پنجم میزیست

اتهیست‌ها

اتمیست‌ها عبارتند از : انبادکل ، انکساگورو دموکریت . انبادکل و انکس گور مقدمات فلسفه دموکریت را فراهم آوردند . فلسفه‌ای که روشن‌ترین آئینه معرفت فلاسفه پیش از سقراط است .

۱ - انبادکل (۱)

ابادکل ٤٨٤ قبل از میلاد درشهر آگریژانت 'زنو حی سیسیل متولد شدوی بحفظ حیثیات روحانی خود خیلی علاقه داشت ومردم را به پرستش خویش دعوت میکرد . بهمین جهت ورا صاحب داعیه‌های فراوان خوانده‌اند

Empedocle (۱)

افکار وعقاید

انبادکل عالم‌را نتیجه ترکیب عناصر اربعه (۱) میدانست .ومیگفت این عناصر بطور بسیط و غیرقابل تبدیل بیکدیگر ترکیبات گوناگون میدهند .ضمناً بمظاهر کین و مهر (۲) وچیرگی یکی ازاین دودراعصار عقیده‌مندبود . باین‌ترتیب که «هنگام‌غلبه مهربر کین جهان‌آبادان‌می‌شود وبالعکس روبویرانی‌میرود» عصرخودراعصرغلبه کین برمهر می‌پنداشت .
انبادکل‌را در مورد تحول موجودات صاحب تئوری زیر میدانند :

«در مرحله اول قسمتهائی ازبدن مانند سر ، گردن، پا ، چشم»
« گوش ، . . . . جداگانه بوجود آمده وتوسط مظاهر نفرت»
« وکین درکمون مانده‌اند ولی در مرحله دیگر علاقه اجزاء »
« بهم برکین‌ونفرت تسلطیافته وقطعات نامبرده رابیکدیگر»
« جذب کرده وبدن را تشکیل داده ودر مرحله سوم‌قسمتهای»
« درونی حاصل‌شده مانند ریه وغیره . . . . . ترکیب اجزاء»
» سرودست وپاوچشم وگوش خیلی اتفاقی بوده واغلب پیش»
« میآمده که یك‌تن دارای چندسرياچند پای اضافی باشد .واز»
« بین‌این ترکیبات اتفاقی آندسته قابلیت ادامه حیات داشتند »

(۱) آب — باد — آتش — خاك
(۲) **پیردوکاسه** استاد دانشگاه بزانسون‌فلسفه انبادکل را اینطورتعریف‌میکنند : « انبدکل طبیب وعالم فیزیك وپیغمبر برای‌اشیاء چهار عنصریا « ریشه» آتش‌و هوای جو وآب وخاك‌را قایل‌است ، وهمه آنهاراابدی‌میداند . و نیزمعتقداست که دونیروی «مهر» و «کین» سبب اتصال وانفصال این عناصر با یکدیگر میشود بآهنك این دو نیروکار ازتفرقه بترکیب و ازترکیب بتفرقه می انجامد ، جهان ما جهانی است که درآن کین رو بازدیاد است »

« که شکل ووجه مطلوب رایافته باشند .ولی آنها که نامتناسب»
« بود اند معدوم گشته اند »

این نظریه انبادکل باجنبه توهمی خود توجیه ابتدائی انتخاب (۱) طبیعی است .

---

(۱) یک قسمت ز تئوری داروین در موردتکامل نوع

۲ - انکساگور (۱)

انکساگور ۵۰۰ سال قبل‌از میلاد در کلازومن Clazomenes متولد شد ودر ۴۲۸ قبل‌از میلاد مرد (۲) . وی بااینکه از فلاسفه یونی

(۱) Anaxagore

(۲) میگویند انکساگور معتقد بود که خورشید اندکی ازشبه‌جزیره «پلوپونزوس» بزرگتر است وماه را نیز مسکون میپنداشت بوجود خدا هم تا حدی اعتقاد داشت و بهمین سبب او را به بی‌دینی متهم ساخته تبعید کردند ودر تبعید بمرد

بود سی سال ازعمر خودرا درآتن گذراند. **توسیدیدس**(۱) و**پریکلس** (۲) و**اری‌پیدس** (۳) وبرخی دیگر ازفلاسفه شاگردان وی‌بودند .

فلسفه کمون وغلبه

فلسفه انکساگور فلسفه کمون و غلبه است زیرا وی بـه تخمه‌ای مظهر نوع اعتقاد داشته و میگفته استکـه دریك شیئی بالفعل (٤) تخمه تمام اشیاء کون وفساد ضبط است ، ولی‌این‌تخمه‌ها درحالات ضعف‌وقوت هستند وبروز کیفیات گوناگون و جنسیت مشخص ارتباط با غالبترین و قوی‌ترین تخمه‌ها دارد . مثلا در استخوان تمام اسپرومـاتهای (٥) اشیاء هست منتها تخمه استخوانی نسبت بسایر تخمه‌های موجود غلبه داردو بهمین واسطه مواد غذائی درمعده بصورتهای بلغم وچربی وغیره درمیآید. گاو وگوسفند علف میخورند وعلف بـه خون و گوشت وپوست مبدل میشود . بنابرآنچه گفتیم‌جهان درنظراین فیلسوف مخلوط عظیمی‌است از«بذرها» وبا اندك توجه تشابه‌این سنت‌باسنت‌انکسیماندر ازنقطه‌نظروسعت حقیقت اشیاء آشکار میشود . انکساگور میگوید :

---

(۱) Thucybibe ازمورخین معروف یونان‌قدیم تاریخی داردکه بهترین‌معرف تمدن واخلاق وروحیات مختلفه یونان باستان است

(۲) ازمردمان سیاسی وخطبای بزرك وجنگاوران قدیم آتن

(۳) Ehuripide ازشعرای‌معروف‌یونان‌که در سالامین متولد شد [illegible] درداستان های‌مهم‌وی «ایفی ژنیادر الیس» و «ایفی ژنیادر توریند» و «الکتر» ست که آثاری دراماوترازدیت هستند وی درنتیجه انتقاد شعری مضحکه سرای یونان به [illegible] مشهورشد وبه مقدونیه فرارکرد بروایت ، [illegible] سگها [illegible] ، [illegible] سطه [illegible] که باآنان در [illegible] بودوی را کشتند

(٤) عده‌ای معتقد بودند که لایب نیتز Leibniz و پاسکال Pascal تئوری مده راازانکساگور گرفته اند

(٥) اسپرمات اصطلاحی است که بجای تخمه بکاربرده است .

« ابتدا همه اشیاء در تاریکی و ابهام بسر میبرده‌اند و برای رفع این ابهام و تاریکی قوه محرکه‌ای لازم بود ، این قوه محرکه عقل‌است وبالاخره عقل سبب شده که موجودات مجتمع شوند » افلاطون وارسطو میگویند « بزرگترین عیب انکساگور ندیدن وگذشتن از علل مکانیکی بود ، زیرا نامبرده هرجا باینگونه علل برمیخورد ازعقل استفاده میکرد وآنرا محرك میدانست . وعلل اصلی‌را بکلی فراموش کرده عقل رااصل کل تصور میکرد» نظریه **اتومیك** انکساگور مربوط به **اسپرمات** اوست زیرا دراین نظریه وی میگوید : «کون وفساد ومرك وولادت عبارتست از جدائی اجزاء . این‌نظریه بمنزله هسته اتمیسم دموکریت‌است هرچند که اتمیسم دموکریت بافلسفه اسپرمات از خیلی لحاظ قابل انطباق نیست .

۲ - دموکریت (۱)

دموکریت ۴۶۰ سال پیش از میلاد در آبدر Abdere متولد گردید بواسطه ثروت فوق‌العاده‌ای که داشت بیشتر مسافرت میکرد. ظاهراً چند سال از عمر را برای آموختن هندسه در مصر گذرانده است.

---

(۱) Democrite

فلسفه دموکریت

فلسفه طبیعت دموکریت عبارت از فلسفه اجزاء بینهایت (۱) ریزو غیرقابل تجزیه است که دارای حرکات مستدیری درخلاء میباشند که موجد ملاء میشوند این‌حرکات قبلی است وازحرکات قبلی دیگر ناشی شده‌است. پس جهان واقعیت که تظاهر ملاء است درسنت‌دموکریت زائیده وپرداخته ذرات است . دموکریت میگوید : « ازترکیب‌نامحدود اتمها ، که‌دارای انواع‌بینهایت گوناگونی هستند وشکل کروی دارند ، آتش وروح بوجود میآید . این اتمها شبیه بذرات غباری میباشند که درسیر اشعهٔ نور ، وقتی که‌ازپنجره بدرون اطاق میتابدیده میشوند . این اتمها که درهمه‌جا پخش شده‌اند ، عناصری هستند کــه سراسر طبیعت از آنها تشکیل می گردد » ارواح وارباب انواع‌هم درنظریه اوباهمین قانون خلق می شوند . تنوع اشیاء رانتیجه ریزی‌ودرشتی وطرز قرار گرفتن اجزاء میداند چیزیکه‌هست اوبرای اجزاء مشکله ارواح و خدایان بفعالیت و حرکت شدیدتری قایل است . نامبرده به‌قدر بی‌اعتقاد وتمام نمودها راحاصل جمع وتفریق‌علت‌و معلول‌ها دانسته . بنابراین سنت اورا باید سنتی جبری واتمی خواند .

پیردوکاسه استاد دانشگاه **بزانسون**مینویسد : «ذیمقراطیس‌زمان پیری **سقراط** وجوانی **افلاطون** را درك کرده و معاشرت‌های متعددی با **مصریها** و **کلدانیها** و **ایرانیها** و شاید **هندویان** داشته اثــرش در حکم دائــرةالمعارف بزرگــی شبیه **دائرة المعارف ارسطو** است » .
دموکریت بواسطه کنار گذاردن وهمیات‌وتوجه به‌مشاهدات عینی وتجربی وخوش‌بینی وعشق والفت بزندگی حکیمی بشر دوست و علاقمند باجتماع بشمار میآید (اورا حکیم خندان هم گفته‌اند) بالاخره اتمیسم اوست که‌تأثیر فراوانی درفلسفه قبل‌ازمیلاد داشه‌است . درمورد علم‌اخلاق هم‌ازفیلسوف فوق‌الذکر عقایدی هست ، مینویسند گفته است « بالاخره بشر به‌خوشبختی

---

(۳) اتم یعنی لایتجزا

خواهدپیوست . برای‌رسیدن به‌خوشبختی‌لازم‌است از آنچه در اختیارداریم استفاده کنیم . وخود را بدان راضی‌داریم وازخواهشهای نفسانی بکاهیم. و متوجه باشیم که خوشیهای جهانی از نقطه نظر لذت وارزش هرگز بپای خوشیهای‌روحانی نخواهندرسید زیراخوشبختی یعنی‌راحتی‌ورضایت روح» .

م . ح کاوه در کتاب ماتریالیسم‌دیالك‌تیك ومکتبهای فلسفی . . . . مینویسد مارکسیسم ـ لنینیسم بـرای فلسفه دموکریت ارزش زیادی قایل استچنانچه وقتی **اشتنر** Stinner ایـده‌آلیست آلمان ، کوشش میکرد نظریات دموکریت را تحریف کرده و اورا وارسته ازاین عالم ، ومتوجه عالم‌دیگر ، (عالم روحانی) معرفی نماید ، **مارکس** درجواب او نوشت :

« دموکریت نه‌تنهاازدنیای‌مادی دوری نگزیده بلکه ، بالعکس»
« وی‌طبیعی‌دانی بود که بر نجربه ومحسوسات‌اتکاء مینمود ودربین »
« یونانیان نخستین کسی است که‌عقل **انسیکلوپدیستی** داشته‌است »

مجموعه آثارمارکس وانگلس نسخه روسی جلد۴صفحه ۱۴۰

دموکریت میگوید «سیاست مهمترین وبزرگترین‌هنر است تحصیل سیاست و اشتغال بفعالیتهای سیاسی مفیداست زیرا بزندگی انسان عظمت ودرخشندگی می‌بخشد » .

سوفسطائيان

سوفسطائیان به **فکر و عقل** اعتماد نداشتند و کوشش آنها برای کامل کردن استدلال واحتجاج وجدل بود ، زیرا صحت وسقم هرچیز را همواره باطرز استدلال در مورد آن چیز و احساسات شخصی مربوط میدانستند . مشهورترین سوفسطائیان عبارتند از . **پروتاگور** و **گورگیاس** و **پرودیکو** و **تراسیماك** که ما فقط راجع به پروتاگور و گورگیاس میتوانیم اطلاعاتی کسب کنیم چونکه ازدو نفر دیگر اثری دردست نداریم ومورخین همدر مورد افکاروعقاید ایشان چیز مهمی ننوشته‌اند .

۱ - پروتاگور (۱)

پروتاگور ۴۸۹ سال پیش از میلاد در شهر «آبدر» تولد یافت . درجوانی شاگرد دموکریت بود پس‌از آن درآتن به‌تعلیم بیان وصرف‌و نحو پرداخت بدینترتیب سرمایه‌ای بدست آورد و بشهرهای یونـان ورم مسافرت کرد . پس‌از آن بآتن برگشت . اور به‌بی‌دینی محکوم کردند

---

(۱) Protagores

واین امر سبب فرار او شد. مینویسند برای‌فرار بزورق سوار شد ومدتی نگذشت که دریارا توفان گرفت وزورق‌اوبزیر آب رفت (۴۲۹ ـ ق . م) پریکلس درمجالس درس او حاضر میشد .

افکار و عقاید

این فیلسوف عقیده داشت که تمام اموررا به‌نیك وبعد تعبیر میتوان کردو این تعبیر وتفسیر مربوط به‌حیات شخصی است ومیگفت قوانین‌دنیا وفضیلت وتقوی و حقیقت از هـوی وهوس ابناء بشر پـدید آمده است . پیردوکاسه میگوید :

« پروتاگور به‌بی‌دینی اشتهار داشت ومیگفت «انسان‌مقیاس‌هرچیز است : ازآنچه که هستند ، برای آنها که هستند ، و از آنچه که نیستند ، برای آنها که نیستند».میگویند کتابی درباره خدایان نوشت ودرآن گفت « اما راجع بخدایان اقرار میکنم که یقینی بوجود یاعدم آنها نـدارم ، وعلل زیادی هست که رساننده عجز ما دراین امر است و از جمله غامض بودن موضوع و کوتاهی‌عمر انسانی است . »

۲ - گورگیاس (۱)

گورگیاس در ۴۲۷ قبل از میلاد متولد شد و از مسقط الرأس خود لئونتیوم بعنوان سفارت به آتن آمد.

Gorgias (۲)

افکار و عقاید

مینویسند وی در آتن شاگردان زیادی داشته‌است که بآنها علم جدل ومحاوره میآموزانده . پیردوکاسه میگوید : «او اثبات میکرد که هیچ‌چیز وجود ندارد ، یا اینکه اگـــر چیزی وجود داشته باشد این چیز ناشناختی است ، واگر شناختنی باشد محال است که این شناسائی ازشخصی بشخص دیگر قابل انتقال باشد» اختلاف فلسفه پروتاگور و گورگیاس برسر اینست که اولی‌هر قضاوتی راصحیح میدانست‌ودومی هیچ قضاوتی راصحیح نمیدانست . رویهمرفته‌سوفسطائیان به‌شناسائی باطن‌موجوات عقیده نداشتند ومیگفتند که‌ما با احساسات خـــود تنها میتوانیم ظاهر را (آنهم بطور متفاوت) درك كنیم .

پایان

تابستان هزارو نهصدو بیست و نه
فریدون ـ

مراجع :

کتاب	مؤلف
فرهنگ یونان و تاریخچه رم	اسمیت
مقدمه ای بر فلسفه	ازوالد کولپه
متدلوژی	فلیسین شاله
تمدن قدیم	فوستل دو کولانژ
فلسفه های بزرگ	پیر دو کاسه
تاریخ علوم	پیر روسو
آنتی دورینگ	فردریک انگلس
تاریخ ریاضی یونان	گد
ماتریالیسم دیالکتیک	دکتر تقی ارانی
عرفان و اصول مادی	»
مکتبهای فلسفی یونان و ماتریالیسم	م — ح کاوه
سیر حکمت در اروپا	محمدعلی فروغی
تاریخ فلسفه	اسعد فهیمی
خدا	عباس محمود العقاد
دین و فلسفه	دکتر توفیق الطویل
طبقات الامم	—
تاریخ الحکما	ابن قفطی
زبدة الصحائف فی اصول المعارف	نوفل افندی الطرابلسی

از فریدون ــ کار :

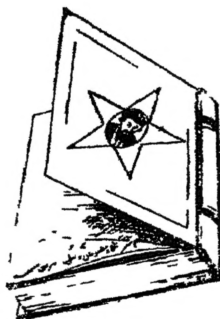
کاج میعاد « مجموعه پنج اثر »

قدیمی‌ترین مکاتب فلسفی یونان

« بحث در مکاتب فلسفی پیش ازسقراط »

تلخ «مجموعه هیجده شعر»

منتشر شده است



: ۲۰ ریال